

بخش دوم

بررسی درس ها

اهداف

- ۱ آشنایی بیشتر با ادبیات تحمیدیّه (ستایش) و برداشت مفاهیم مربوط به آن (علم)
- ۲ آشنایی با اندیشه‌های کلامی شاعران درباره خدا (علم)
- ۳ آشنایی با ترسیم سیمای خداوند با توجه به فرهنگ خاص ایرانی (علم)
- ۴ توانایی در طرح افکار و اندیشه‌های خود در قالب تحمیدیّه (عمل)
- ۵ تقویت و عادت به آغاز انجام هر کاری با نام خدا (عمل)
- ۶ آشنایی دقیق‌تر با صفات پروردگار چون حکیم، عظیم، کریم و... (علم)
- ۷ تقویت توانایی برقراری ارتباط صمیمانه و عاطفی با پروردگار (اخلاق و عمل)
- ۸ تقویت علاقه و باور نسبت به بندگی خداوند و حمد الهی (ایمان)
- ۹ توانایی خواندن متون نظم و نثر همراه با درک معنای تحمیدیّه (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

شعر ستایش را با روش‌های الگوی پیش سازمان دهنده، بارش فکری، روش کارایی گروه و... می‌توان تدریس کرد. برای شروع درس، ابتدا می‌توان از چند دانش‌آموز خواست تا سوره‌های حمد و توحید را بخوانند و مفاهیم برجسته آنها را بر روی تخته بنویسند، آنگاه دبیر با صدای بلند و لحن ستایش‌گونه درس را بخواند و از دانش‌آموزان بپرسد کدام ابیات به صفات خداوند، بارزتر اشاره دارند؟ شاعر چه مفاهیمی را مطرح می‌کند و کدام ابیات به مفاهیم مطرح در سوره‌های مذکور اشاره دارند و...

منابع تکمیلی (کتاب، مقاله، سایت و...)

- جهت دانش‌افزایی دبیران گرامی، استفاده از منابع تکمیلی زیر توصیه می‌شود:
- ۱ از رودکی تا بهار. درباره بیست و دو شاعر بزرگ ایران. محمد علی اسلامی ندوشن. (۱۳۸۳). تهران: نغمه زندگی.
 - ۲ از گذشته ادبی ایران. عبدالحسین زرین کوب. (۱۳۸۵). تهران: سخن.
 - ۳ از عقل ناصر خسرو تا عقل سنایی. محمد پارسا نسب. (۱۳۸۸). نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. دوره جدید. شماره ۲۶.
 - ۴ بازتاب ایمان و کفر در آثار سنایی غزنوی. خدابخش اسداللهی. (۱۳۸۷). پژوهش‌نامه علوم انسانی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۵۷.

- ۵ بررسی اندیشه سنایی در مورد کلام الهی. جمال احمدی. (۱۳۹۰). کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی. دوره ۱۲. شماره ۲۲.
- ۶ بررسی بلاغی قصاید سنایی از دیدگاه علم معانی. احمد بهیمی اصل. (۱۳۹۰). وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. دانشگاه یاسوج (پایان‌نامه).
- ۷ بررسی تطبیقی مضمون‌های حکمت‌آمیز در شعر منتبّی و سنایی. پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی (۱۳۹۲). دوره ۵. شماره ۱۹.
- ۸ بررسی تطبیقی زهدیات ابونواس و سنایی. سید محمد میرحسینی و دیگران. (۱۳۹۰). نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. دوره جدید. سال سوم. شماره پنجم.
- ۹ بیان در شعر سنایی. جلیل نظری. (۱۳۶۹). وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری. دانشگاه شیراز. (پایان‌نامه).
- ۱۰ تأثیر اندیشه‌های کلامی غزالی بر آرای سنایی. فرهاد کاکه‌رش. (۱۳۸۸). فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوبی. سال ۵. شماره ۱۴.
- ۱۱ تنوع مضمون و محتوا در قصاید سنایی. علی محمدی و دیگران. (۱۳۶۲). ژورنال پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. چهارم. شماره ۱۳.
- ۱۲ تصویر خدا در اندیشه دو حکیم مسلمان (ناصرخسرو و سنایی). فصل‌نامه حکمت و فلسفه. (۱۳۹۳). دوره ۱۰. شماره ۳۸.
- ۱۳ حکیم سنایی و ادب عربی (تحلیل و بررسی توانمندی سنایی غزنوی در به‌کارگیری هنری قرآن). (۱۳۹۰). محمد شفیع صفاری. فصل‌نامه لسان مبین سال ۲. شماره ۴.
- ۱۴ دیوان اشعار سنایی. حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. (۱۳۷۳). تهران: انتشارات سنایی.
- ۱۵ سیری در آثار و اندیشه‌های سنایی. فاطمه مدرسی. (۱۳۷۷). مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشگاه تهران: شماره ۱۴۶.
- ۱۶ نقش سنایی در تحوّل قصیده فارسی. سیدمهدی زرقانی؛ مصطفی غریب؛ محمد جواد مهدوی. (۱۳۹۴). مجله شعرپژوهی. شماره ۲۶.

ملکا ذکر تو گویم^۱

- ۱- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکتی و خدایی^۲ نروم جز به همان ره که توام راه نمایی^۳
 همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم^۴ همه توحید تو گویم که به توحید سزایی^۵
 تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی^۶

۱- **قلمرو زبانی:** پادشاه، صاحب ملک. ج ملوک / «ا» در ملکا الف ندا است. / مُلک: فرشته / مُلک: قلمرو / ملک: آنچه در تصرف کسی است. (ن.ک تراجم الأعمام، ابوالعالی احمد بن محمد الغزنوی، ۱۳۸۹: ۳) علامه طباطبایی در معنی این واژه گوید: «اما کلمه «رب»؟ معنای این کلمه، مالکی است که در امر مملوک خود تدبیر کند، پس معنای مالک در کلمه «رب» خوابیده، و ملک نزد ما اهل اجتماع و در ظرف اجتماع، یک نوع اختصاص مخصوص است که به خاطر آن اختصاص چیزی قائم به چیزی دیگر می‌شود و لازمه آن صحت تصرفات است و صحت تصرفات قائم به کسی می‌شود که مالک آن چیز است.» (طباطبایی، ۱/ ۳۷)

۲- **قلمرو زبانی:** «ی» در پاکتی و خدایی «ی» اسنادی است. / «و» ربط است نه عطف.

۳- راه نمایی یا راهنمایی: شفیی «راهنمایی» آورده است (ن.ک در اقلیم روشنایی، ۱۳۷۷، غزل ۱۷۰) مدرس رضوی «راهنمای» (ن.ک دیوان ۱۳۸۸، ۶۰۲) در معنی و مفهوم آن نیز - در هر دو گونه آن - به اصطلاح ادیبان «نفی غرض» نمی‌شود و هر دو گونه آن درست است؛ چه، گذرا به مسند بگیریم و چه گذرا به مفعول

قلمرو ادبی: تلمیح: بیت یادآور سوره حمد است.

قلمرو فکری: خداوند، تو را ستایش می‌کنم که پاک و منزّه هستی و بارالهایی. جز راهی که تو به من نشان می‌دهی، راه دیگری نمی‌روم. یا جز به راهی که تو راهنمایم هستی، نمی‌روم.

۴- **قلمرو زبانی:** فضل: بخشش، احسان، نیکویی، کمال. «یکی از صفات خداوند و آن بالاتر از عدل و موجب بخشایش گناهکاران است. (الهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک). (فرهنگ فارسی، فضل) / پوی: از مصدر پویدن»: دویدن، به شتاب رفتن، به هر سو رفتن و جست‌وجو کردن. / جویم و پویم: فعل مضارع / واژه «همه» در هر دو مصرع قید است.

قلمرو ادبی: گاهی شاعر برای غنی‌تر کردن موسیقی شعر، علاوه بر قافیه‌های پایانی از قافیه‌های میانی استفاده می‌کند؛ جویم، پویم و گویم / تلمیح: همه درگاه تو جویم: ایاک نعبد و ایاک نستعین / همه توحید تو گویم: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ.

۵- **قلمرو فکری:** فقط به درگاه تو روی می‌آورم و فقط در جست‌وجوی احسان و نیکویی تو هستم. فقط تو را به یگانگی می‌ستایم؛ زیرا که تنها تو شایسته یگانگی هستی. (معنی دیگری نیز برای این مصرع می‌توان در نظر گرفت: از فضل و عنایت توست که در تلاش و پویه هستم.) با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

تنها تویی که هستی و غیر تو هیچ نیست ای هرچه هست و نیست به تنهاییت گوا **شهریار**

۶- **قلمرو زبانی:** حکیم: صاحب حکمت، دانا / کریم: صاحب کرم، بخشنده / رحیم: در زبان عربی، صیغهٔ مبالغه است و بر بسیاری دلالت می‌کند. / ثنا: ستایش، حمد، درود، سپاس. این واژه اهمیت‌آملائی دارد و با واژه سنا (نور و روشنایی) اشتباه نشود. / نماینده: نشان‌دهنده، نشانه، نماد / قلمرو ادبی: واج‌آرایی مصوّت «ی»

قلمرو فکری: تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی، تو آشکارکننده و عامل فضل و بخششی. تو شایسته ستایش هستی. / مفهوم بیت در آیهٔ «الحمد لله رب العالمین و الرحمن الرحیم» آمده است.

- ۱- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگجی
 ۲- همه عزی و جلالی، همه علمی و یقینی
 ۳- همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

۱- قلمرو زبانی: شبه: مانند، شبیه، نظیر / وهم: تصوّر، گمان، پندار، خیال

قلمرو ادبی: تلمیح به حدیثی از حضرت علی علیه السلام دارد:

لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن (کسی که همّت‌های دور پرواز او را درک نکنند و عقل‌های زیرک به گنّه آن نرسند).
 و نیز تلمیح به آیه شریفه: «لله الذی لیس کمثلہ شیء» / **فهم و وهم:** جناس ناهمسان اختلافی/ بیت آرایه موازنه نیز دارد.
قلمرو فکری: تو را نمی‌توان توصیف کرد؛ زیرا در فهم ما انسان‌ها نمی‌گنجی و نمی‌توان کسی را به تو مانند کرد؛ زیرا تو از خیال و تصوّر ما بیرون هستی. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

| | | |
|------------------|---|-------------------------------------|
| سعدی | عوض تو من نیابم که به هیچ کس نمائی | تو نظیر من ببینی و بدیل من بگیری |
| ابوسعید ابوالخیر | بی‌نشانی که صواب آید از او دادن نشان | در خیال من نیامد در یقین من نبود |
| خواجوی کرمانی | نه با چون و چرایش عقل را کار | نه در ایوان قربش وهم را بار |
| سعدی | وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم | ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم |

ای صمدی که از ادراک خلق جدایی و ای احدی که در ذات و صفات بی‌همتایی.

۲- قلمرو زبانی: عزّ: عزیز شدن، ارجمندی مقابل ذلّ. «عزیز» از صفات خداوند / جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد. / علم: در اصطلاح حکما حصول صورت شیء است در عقل ... و گفته‌اند زوال خفاست از معلوم. جهل نقیض آن است. (تعریفات) اما صوفیان گویند: مراد از علم نوری مقتبس از مشکات نبوت در دل بنده مؤمن که بدان راه یابد به خدای یا به کار خدای یا به حکم خدای. (نقل از گوهرین، ۱۳۷۴: ۳۲۳) / یقین: بی‌شبهه و شک بودن. امری که واضح و ثابت شده باشد. / سرور: شادی، شاد گردانیدن.. / جلال: بزرگی، عزّت، شکوه، بزرگواری

قلمرو ادبی: تلمیح: همه عزی: ذوالجلال والاکرام

۳- قلمرو زبانی: یقین: امری که واضح و ثابت شده باشد. / سرور: شادی، خوش‌حالی / جود: بخشش، عطا، جوانمردی / جزا: پاداش، سزا، مزد/ همه نوری: الله نور السموات والارض. / واج آرایه مصوت «ی»

قلمرو فکری: خدایا، تو سراسر بزرگی، ارجمندی، دانایی، حقیقت هستی. تو سراسر نور و شادی هستی و بخشنده و پاداش‌دهنده هستی. به قدرت مطلق خداوند اشاره دارد.

این بیت پاسخ پرسش مقدّری است که بیت پیش ساخت: حال که خدا را نه می‌توان وصف کرد و نه می‌توان نظیری برای او در نظر گرفت، پس چه می‌توان گفت؟ می‌توان گفت که: به تمامی عزیز است، جلیل است، علم است، یقین است، نور است (الله نور السموات والارض)، سرور است (مایه شادی همه هستی است) همه نیکی است و همه پاداش.

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو بپوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی^۱
 لب و دندان سنایی، همه^۲ توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ، بودش روی رهایی^۳
 سنایی غزنوی، دیوان اشعار

۱- قلمرو زبانی: بکاهی: از «مصدر کاستن»: کم کنی/ فزایی: بیفزایی، افزون نمایی
 قلمرو ادبی: تلمیح: همه غیبی تو بدانی: الله عالم الغیب و الشَّهاده = عالم الغیوب/ همه عیبی تو بپوشی: ستار العیوب
 مصراع دوم تلمیح به آیه «تعزمن تشاء و تدل من تشاء»: هر کس را که بخواهد عزت می‌دهد و هر کس را که بخواهد، خوار
 می‌گرداند و نیز «علی کل شیء قدیر»/ جناس ناهمسان اختلافی: غیب و عیب/ تضاد: بکاهی و افزایی/ کمی و بیشی
 قلمرو فکری: خدایا، تو همه عیب‌ها را می‌دانی و همه عیب‌ها را می‌پوشانی و همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست. ارتباط
 معنایی با ابیات زیر:

| | | |
|---------------------------|----------------------------|--------|
| وانکه را کردگار کرد عزیز | ن تواند زمانه خوار کند | قآنی |
| بر احوال نابوده علمش بصیر | به اسرار ناگفته لطفش خبیر | سعدی |
| یکی را بر آری و شاهی دهی | یکی را به دریا به ماهی دهی | فردوسی |
| خداوند هستی و هم راستی | از اوی است بیشی و هم کاستی | فردوسی |

۲- قلمرو زبانی: «همه» در نقش قیدی است.

۳- قلمرو زبانی: مگر: دو معنی دارد: ۱- امید است. (قید آرزو و تمنا) ۲- شاید (قید تردید)
 قلمرو ادبی: لب و دندان مجاز از کل وجود / آتش و دوزخ: تناسب/ روی: ایهام تناسب: ۱- روی، چهره ۲- امکان یافتن
 قلمرو فکری: تمام وجود سنایی تو را به یگانگی می‌ستاید. امید است یا شاید برای او (سنایی) از آتش دوزخ رهایی باشد.
 مفهوم بیت: بیانگر دل‌سپردگی و نهایت عشق سنایی به خداوند. ارتباط معنایی با بیت زیر:
 خود نه زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا سعدی

درس یکم شکر نعمت

نمایه درس

قالب متن: نثر آمیخته با نظم

درون‌مایه: سپاسگزاری از نعمت خداوند، نعت پیامبر، بخشش و بخشایش خداوند

قلمرو فکری

- بازگردانی برخی از عبارات دشوار متن به نثر امروزی
- دریافت پیام‌های محتوایی درس

قلمرو ادبی

- بررسی نمادهای درس
- بررسی آرایه‌های ادبی

قلمرو زبانی

- معادل معنایی واژه
- واژه‌های هم‌آوا
- جهش ضمیر
- حذف فعل و دیگر اجزای جمله

اهداف

- آشنایی با برخی از آثار ادبیات تعلیمی (دیباچه گلستان سعدی) (علم)
- دریافت آموزه‌های مهم اخلاقی و دینی، مانند شکر نعمت، امید به عفو و بخشش خداوند و... (تفکر)
- آشنایی با ویژگی‌های نثر گلستان سعدی (علم)
- کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی درس (تفکر)
- آشنایی و درک معنای واژه‌های مهم درس (علم و عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

با توجه به هدف‌ها، محتوا و رسانه‌های آموزشی و برای رسیدن به اهداف آموزشی در این درس می‌توان با استفاده از شیوه‌های پرسش و پاسخ، همخوانی متن، گروه‌بندی و الگوی پیش‌سازمان‌دهنده و پژوهش‌محوری به تدریس پرداخت.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب گلستان سعدی، نوشتن پیام‌های مهم درس با خط خوش، نوشتن متن‌های خارج از کتاب، اعم از نثر یا نظم در ارتباط با مفاهیم درس و ...

منابع تکمیلی درس

- ۱ بررسی ساختاری حکایت‌های گلستان سعدی. حسین حاجی علی‌لو. (۱۳۹۰). مجله پژوهش‌های نقدادبی و سبک‌شناسی. دوره ۱. شماره ۳.
- ۲ بررسی گلستان سعدی با تکیه بر یافته‌های روان‌تحلیل‌گری. فاتح رحمانی، محمدهادی مرادی، فرزین رضایی. (۱۳۸۹). مجله شعرپژوهی بوستان ادب. دوره ۲. شماره ۳.
- ۳ دامنی از گل، گزیده گلستان سعدی. انتخاب و توضیح غلامحسین یوسفی. (۱۳۷۰). تهران: سخن.
- ۴ در قلمرو سعدی. علی دشتی. (۱۳۸۱). تهران: امیرکبیر.
- ۵ در مدرسه فرمانروای ملک سخن سعدی. محمود حکیمی. (۱۳۸۳). تهران: قلم.
- ۶ سعدی در نگاه صاحب نظران. حسین ساجدی. (۱۳۸۲). تهران: امید فردا.
- ۷ شرح سودی بر گلستان سعدی. محمد سودی. ترجمه حیدر خوش‌نیت، زین‌العابدین چاوشی، علی‌اکبر کاظمی. (۱۳۴۹). تبریز: انتشارات کتاب فروشی تهران.
- ۸ شرح گلستان سعدی. سراج‌الدین علی بن حسام‌الدین آرزو. اسلام‌آباد. (۱۳۷۵). مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۹ شرح گلستان. محمد خزائلی. (۱۳۶۳). تهران: انتشارات جاویدان.
- ۱۰ قصه‌های شیرین گلستان سعدی. جعفر ابراهیمی؛ فرشید شفیعی. (۱۳۷۶). تهران: نشر پیدایش.

- ۱۱ گفتمان حکومتی در گلستان سعدی. نسرین فقیه ملک مرزبان، مرجان فردوسی. (۱۳۹۱). پژوهش‌نامه علوم سیاسی. دوره هفتم، شماره ۳.
- ۱۲ نگاهی به سبک گلستان سعدی و یکی از ویژگی‌های واژگانی آن. سلمان گودرزی. (۱۳۹۴). مجله پویش در علوم انسانی. دوره ۱. شماره ۱.

تحلیل متن درس

شکرِ نعمت

مَنْتَ خدای را،^۱ عزّ و جلّ^۲ که طاعتش موجبِ قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.^۳

۱- **قلمرو زبانی:** مَنّت: سپاس و احسان و نعمت دادن. مَنّت، ویژه خداست و احسان اوست در حقّ بنده؛ لکن در ارتباط با انسان از ردایب است و مذموم. / «را» در «خدای را»، رای اختصاص است. پس می‌گوییم: «مَنّت، ویژه خداوند است». البته در حوزه اطلاعات دانش‌آموزان که رای اختصاص نخوانده‌اند، می‌توان در معنای حرف اضافه «برای» نیز به کاربرد. / جمله سه جزئی گذرا به مسند / فعل جمله به قرینه لفظی (جمله بعد) محذوف است. دکتر خزائلی توضیح داده که این جمله جانشین جمله «المنة لله» شده است (ن.ک خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۱۵).

۲- **قلمرو زبانی:** عزّ و جلّ: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است. این گونه عبارت‌ها را در زبان فارسی «جمله معترضه» می‌گویند. در اصل دوجمله است که از دو فعل ماضی و واو عطف شکل گرفته و از آنجا که در مقام ستایش است، معنی مضارع می‌دهد. / حذف فعل به قرینه لفظی: به شکر اندرش مزید نعمت [است].

۳- **قلمرو زبانی:** طاعت: اسم مصدر است و مصدر آن «اطاعت» به معنی فرمان‌برداری است. / مرجع ضمیر «ش» در «طاعتش»، «خدا» است. / قربت: نزدیکی / به شکر اندرش: دو حرف اضافه برای یک متمم / مزید: افزونی

قلمرو ادبی: قربت و نعمت - حیات و ذات: به ترتیب سجع متوازی و مطرف/ تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»

قلمرو فکری: مَنّت مخصوص خداوند توانا و بزرگ است که اطاعت از او، نزدیکی به او را فراهم می‌کند و شکر کردنش نیز، افزونی نعمت را به همراه دارد. جمله اول با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

| | | |
|------|-----------------------------------|--------------------------------------|
| حافظ | قدم در نه گرت هست استطاعت | به طاعت قرب ایزد می‌توان یافت |
| سعدی | جامگی خواهی، سر از خدمت متاب | قرب خواهی، گردن از طاعت مپیچ |
| سعدی | آن بی‌بصر بُود که کند تکیه بر عصا | کس را به خیر و طاعت خویش اعتماد نیست |

جمله دوم با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

| | | |
|-------|-----------------------------|--------------------------|
| مولوی | کفر، نعمت از کفت بیرون کند | شکر نعمت، نعمت افزون کند |
| جامی | گنج خواهی، مده ز دست کلید | شکر باشد کلید گنج مزید |
| نظامی | نعمت افزون دهد به نعمت‌خوار | حق نعمت شناختن در کار |

هر نفسی که فرو می‌رود، مُمَدِّ حیات است^۱ و چون برمی‌آید، مَفْرَحِ ذات^۲. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب^۳.

از دست و زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش به درآید؟^۴
 اِعْمَلُوا آلَ دَاوَدَ شُكْرًا وَ قَلِيلًا مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ.^۵
 بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
 ورنه، سزاوارِ خداوندی‌اش کس نتواند که به جای آورد^۶
 بارانِ رحمتِ بی‌حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی‌درغش همه جا کشیده.^۷
 پردهٔ ناموسِ بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی به خطای مُنْكَرِ نَبْرَد.^۸

۱- قلمرو زبانی: مَمَد: مددکننده، یاریگر/ فرومی‌رود و برمی‌آید: دَم و بازدم. (دم، فروبردنِ هوای پاک به ریه است و بازدم، بیرون دادنِ هوای ناپاک از بدن است.) «گرچه گذشتگان، اکسیژن و گاز کربنیک و خاصیت آنها را نمی‌شناختند به این نکته توجه داشته‌اند که فروبردنِ هوای پاک به ریه که شهبیق (دم) نامیده می‌شود، مددکارِ زندگی است و بیرون دادنِ هوای ناپاک (گاز کربنیک) از ریه که زفیر (بازدم) نام دارد، مایهٔ نشاط حیوان و انسان است.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۱۸).

۲- قلمرو زبانی: مَفْرَح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز/ ذات: نفس، هستی/ حذف فعل به قرینهٔ لفظی: مَفْرَحِ ذات [است].

۳- قلمرو زبانی: حذف فعل به قرینهٔ لفظی: بر هر نعمتی شکری واجب [است].

قلمرو فکری: هر نفسی که فرومی‌رود، یاریگرِ زندگی است (زندگی را ممکن می‌سازد) و چون برمی‌آید شادی‌بخش و مایهٔ آرامش است؛ پس در هر نفسی که می‌کشیم دو نعمت هست (یکی دَم و فروبردنِ هوای پاک و دیگری بازدم و بیرون بردنِ هوای ناپاک) و بر هر نعمتی هم که به ما رسیده، شکری واجب است.

۴- قلمرو زبانی: که: ضمیر پرسشی در مصرع اول و در مصرع دوم حرف ربط / برآید: فعل مضارع اخباری

/ قلمرو ادبی: استفهام انکاری (از دست و زبان کسی بر نمی‌آید)

۵- آیهٔ ۱۳ از سورهٔ سبا. ای خاندان داود مرا سپاس گزارید و کمی از بندگان من سپاس گزارند.

۶- قلمرو زبانی: تقصیر: کوتاهی، گناه / سزاوار: صفتِ جانشین موصوف

قلمرو فکری: همان بهتر که بنده از گناه خویش به درگاه الهی روی آورد و از خداوند طلب بخشایش کند. وگرنه کسی نمی‌تواند بندگی و طاعتِ سزاوار پروردگاری او را به جای آورد.

۷- قلمرو زبانی: «را» در «همه را»، حرف اضافه به معنی «به». (به همه) / خوان: سفره / بی‌دریغ: بی‌مضایقه

قلمرو ادبی: بارانِ رحمت: اضافهٔ تشبیهی. این دو جمله با هم صنعت ترصیع ایجاد کرده‌اند.

قلمرو فکری: خداوند رحمت بیکران خود را به همه رسانده و سفرهٔ نعمتش در همه جا، بی‌مضایقه گسترده است.

در ضیافت خانهٔ خوان نوالش منع نیست در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته **کمال اصفهانی**

۸- قلمرو زبانی: ناموس: آبرو، عصمت، عفت. «لفظ عربی است از ریشهٔ یونانی nomos به معنی قانون و شریعت. جمع آن نوامیس است. علم شرایع را علم نوامیس نیز می‌نامند. در زبان فارسی ناموس به معنی قانون آمده، لکن بیشتر در معنی شرافت و آبرو و هر چیزی که حفظ حرمتش لازم باشد، به کار می‌رود.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۰).

فاحش: از حد گذشته، آشکار/ وظیفه: مقرری / روزی: رزق (روز + «ی» نسبت)/ مُنْكَر: زشت و ناپسند. در زبان عربی اسم مفعول از انکار است. / قلمرو ادبی: پردهٔ ناموس: اضافهٔ تشبیهی

قلمرو فکری: آبروی بندگان را با وجود گنهکاری آنان نمی‌ریزد و روزی و رزق مقرر آنها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی‌کند. ارتباط معنایی با ابیات زیر از سعدی:

| | |
|-----------------------------|----------------------------------|
| ولیکن خداوند بالا و پست | به عصیان در رزق بر کس نسبت |
| آیم زمین سفرهٔ عام اوست | بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست |
| دو کونش یکی قطره از بحر علم | گنه ببند و پرده پوشد به حلم |

فَراش باد صبا را گفته تا فرش زُمردین بگسترد^۱ و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مه‌د زمین بپرورد.^۲ درختان را به خِلمت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته^۳ و اطفال شاخ را به قُدم مَوَسِم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.^۴

عُصارهٔ تاکی به قدرت او شهید فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.^۵

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری^۶

۱- قلمرو زبانی: فَرّاش: گسترندۀ فرش / صبا: باد شرقی که به فارسی باد بهار گویند. / زمردین: صفت نسبی (زمرد + ین)

قلمرو ادبی: فَرّاش باد صبا: اضافهٔ تشبیهی / فرش زمردین: استعاره از سبزه

۲- قلمرو زبانی: دایه: زن شیردهنده غیر از مادر/ بنات: دختران. ج بَنَت / نبات: گیاه / مه‌د: گهواره

قلمرو ادبی: دایهٔ ابر: اضافهٔ تشبیهی و نیز بنات نبات، مه‌د زمین، قبای سبز ورق، اطفال شاخ، کلاه شکوفه

قلمرو فکری: خداوند به باد صبا فرمان داده تا سبزه‌ها و گل‌ها را چون فرشی بر روی زمین بگستراند و به ابر بهاری فرموده تا چون دایه‌ای گیاهان را مانند دختران در گهوارهٔ زمین پرورش دهد؛ یعنی با باران، سرسبزشان کند. ارتباط معنایی با بیت:

تا بخواباند چمن در مه‌د طفلِ غنچه را هر سر سالی و در جنبان‌دش باد بهار سلمان ساوجی

۳- قلمرو زبانی: خِلمت: جامهٔ دوخته که بزرگی به کسی بخشد. / بَر: تن و بدن / در بر گرفته: پوشانده و بر تن کرده

قلمرو ادبی: خِلمت نوروزی: استعاره از برگ‌های سبز و گل

قلمرو فکری: خداوند لباس سبزی را از جنس گل و برگ به درختان پوشانده است. ارتباط معنایی با بیت:

می‌گفت با صبا ز رخت گل حکایتی باد صباش خردهٔ زر کرد در دهن

۴- قُدم: مصدر است به معنی آمدن / مَوَسِم: هنگام «جمع آن مواسم، معنی اصلیش اجتماع مردم و به ویژه اجتماع حجاج برای حج در شهر مکه و بر عیدهای بزرگ هم اطلاق می‌شود؛ به همین مناسبت فصل سال و هر واقعهٔ منظمی را موسم می‌خوانند.»

(خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۳) / ربیع: بهار

قلمرو فکری: [خداوند] به‌خاطر آمدن فصل بهار، شکوفه را چون کلاهی بر سر شاخه‌های کوچک نهاده است.

این نبینی که چو هنگام بهار آید شاخ خرم شود و غنچه به بار آید

۵- قلمرو زبانی: عُصاره: شیره، آنچه به فشردن برآید، افشرد / تاک: درخت انگور / شَهْد: عسل. در اصل، عسلی که از موم جدا

نکرده باشند. / فایق: برگزیده، برتر، خوب / تربیت: پروردن و بالا بردن / باسق: بلند

قلمرو فکری: به قدرت خداوندی شیرۀ درخت انگور، به بهترین انگور تبدیل شده و به خاطر لطف و توجه او دانهٔ خرما به نخلی

بلند و استوار تبدیل شده است.

۶- قلمرو ادبی: ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مراعات نظیر، مجاز از همهٔ اجزای عالم / غفلت: بی‌خبری / مصراع اول هر دو بیت، تلمیح دارد به آیهٔ «سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ».

قلمرو زبانی: فرمان بُردار: صفت فاعلی مرخّم / «که تو فرمان نبری»: این جمله به تأویل مصدر می‌رود و نهاد جمله می‌شود،

بدین گونه: فرمان نبردن تو، شرط انصاف نباشد.

قلمرو فکری: شرط انصاف نباشد: دور از داد و راستی و عدل است. پروردگار، همهٔ اجزای عالم را به کار گرفته است تا انسان به

رزق و روزی خود برسد و بی‌خبر از روزی‌دهندهٔ خود به سر نبرد. پروردگار، همهٔ این اجزای عالم را مستخّر و فرمان‌بردار انسان ساخته،

پس شرط عدل و انصاف نیست که آدمی این نکته را فراموش کند و فرمان‌بردار حق نباشد. این قطعه با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

تا گوهر وجود تو را نقش بسته است جان محیط بر لب ساحل رسیده است

صد پیرهن عرق گل خورشید کرده است تا میوهٔ وجود تو کامل رسیده است صائب

در خبر است^۱ از سَرَوَر کاینات و مَفَخَّر موجودات و رحمت عالمیان و صَفَوَتِ آدمیان و

تَمَمَّة دور زمانِ مُحَمَّد مصطفی ﷺ

شَفِيعُ مَطَاعٍ نَبِيِّ كَرِيمٍ
بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ^۳
حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ^۴
چه غم دیوار اَمَتِ را، که دارد چون تو پشتیبان؟
چه باک از موج بحر آن راه، که باشد نوح
کشتیبان؟^۵

۱- قلمرو زبانی: خبر: سخنی که از پیامبر باشد، حدیث. «در خبر است ترجمه عربی «فی الخبر» می باشد که آن هم در اصل، «جاء فی الخبر» بوده است. خبر در اصطلاح علم درایه بنا بر مشهور، با حدیث مراد است و گفتار پیغمبر اکرم را بیان می کند؛ اما اثر، اعم از خبر است و بر گفته مشایخ و صالحین نیز اطلاق می گردد.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۵).

۲- قلمرو زبانی: کاینات: ج کاینه، موجودات جهان/ مفخر: مایه فخر و سرافرازی/ رحمت عالمیان: مایه بخشایش جهانیان/ صفوت: برگزیده و خالص از هر چیز. به ضم و فتح و کسر صاد، هرسه جایز است. مقتبس از آیه ۳۲ از سوره آل عمران: «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ». «بیان سعدی به این معنی اشاره دارد که حضرت آدم برگزیده خداست و پیغمبر ما برگزیده نوع آدمیان است.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۲۵). / تتمه: متمم، پایان دهنده. مصدر به معنی اسم فاعل است. / تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار. / مصطفی: در لغت هم ریشه با «صفوت» است؛ یعنی برگزیده و پاک شده از بدی ها. / صلی الله ... درود و سلام خدا بر او و خاندان او باد.

قلمرو ادبی: رحمت عالمیان: تلمیح دارد به آیه ۱۰۶ از سوره انبیاء: «و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»
۳- قلمرو فکری: او خواهشگر (شفاعت کننده)، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوشبو و دارای نشان پیامبری است.

۴- قلمرو ادبی: صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ: تلمیح دارد به آیه ۱۵۵ از سوره احزاب: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

قلمرو فکری: به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی ها را برطرف کرد. همه خوی ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

۵- قلمرو زبانی: اَمَت: ملت، پیرو دین. جمع آن: اُمَم / پشتیبان: پشت و پناه. در اصل چوبی که برای نگهداشت و استواری دیوار، پشت آن نصب می کنند. مرکب از پشت + ی + بان = وان (پسوند نگهبانی). حرف «ی» میان پشت و بان برای آسانی تلفظ افزوده شده است (ن.ک شرح خطیب، ۱۳۷۰: ۸).

قلمرو ادبی: دیوار اَمَت: هم می توان اضافه استعاری گرفت (اَمَت به سرایی مانند شده که دیوار از لوازم آن است) و هم اضافه تشبیهی (اَمَت، مانند دیوار است) و با توجه به سیاق کلام و قرینه «پشتیبان» به نظر می رسد اضافه تشبیهی مناسب تر است. / این بیت تلمیح دارد به داستان حضرت نوح عليه السلام. / موج بحر: استعاره از تلاطم و اتفاقات ناموافق

قلمرو فکری: مردم چون دیواری هستند که پشتیبانی چون تو دارند پس نگران ریزش و سرنگونی نیستند. مَلَّتِي که رهبر و ناخدایی چون تو دارد، ترسی از تلاطم و اتفاقات ناموافق نخواهد داشت. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

| | | |
|------------------------------------|--------------------------------------|-------|
| گر هزاران دام باشد هر قدم | چون تو با مایی نباشد هیچ غم | مولوی |
| هر که در سایه عنایت اوست | گنهدش طاعت است و دشمن دوست | سعدی |
| چون عنایات بود با ما مقیم | کی بود بیمی از آن دزد لئیم | مولوی |
| قطره سامانیم اما موج دریای کرم | دارد آغوشی که آسان می کند دشوار ما | بیدل |
| در ره عشق به جز محنت و غم نیست ولی | بیمی از محنت و غم نیست چو همراه تویی | دهلوی |
| به بال کاغذی از بحر آتشین گذرم | حمایت تو اگر پاسبان من باشد | صائب |

و با بیت زیر تقابل معنایی دارد:

از چرخ ستمکاره نباشد به غم و بیم آن را که چو تو دلبر بی باک نباشد سنایی

هرگه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار،^۱ دست انابت به امید اجابت^۲ به درگاه حق - جَلَّ و عَلا^۳ - بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض کند.^۴ بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند. حق - سُبْحَانَهُ و تعالی - فرماید: «یا ملائِکَتِی قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِی و لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ.»^۵ دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.^۶

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار^۷
عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف^۸ که:

۱- قلمرو ادبی: پریشان‌روزگار کنایه از بدبخت

۲- قلمرو زبانی: انابت: توبه، بازگشت به سوی خدا/ اجابت: پذیرفتن، قبول کردن/ دست انابت: اضافه اقترانی، مانند جیب

مراقبت

۳- قلمرو زبانی: حق: از نام‌های خداوند است در معنی درست و راست و ثابت/ جَلَّ و عَلا: بزرگ و بلندقدر است.

۴- قلمرو زبانی: ایزد: لفظ مفرد به معنی خدای یگانه (در آیین زرتشتی به فرشتگان درجه دوم اطلاق می‌شده است). یزدان

هم که لفظ جمع و مخفف ایزدان است، نام خداست. / باز: قید / اعراض: روی برگرداندن/ ش در بازش و دیگرش: مفعول

قلمرو فکری: سعدی تقریباً عین عبارت‌های قشیری را نقل می‌کند: «و پیغامبر ﷺ گفت که: بدان خدای که جان من به

حکم اوست که بنده خدای را بخواند و خدای بر وی به خشم باشد، ازو اعراض کند؛ پس دیگر بار بخواند، اعراض کند سه دیگر بار

بخواند [خدای تعالی] فرشتگان را گوید: بنده من از دیگر کس حاجت نمی‌خواهد [او از من می‌نگردد] حاجت وی را روا کردم.»

(قشیری، ۱۳۸۱: ۴۴۰).

معنی: هر زمان که یکی از بندگان آشفته‌حال و بداقبال برای توبه به امید قبول حق، دست به درگاه الهی - که بزرگ و بلند

مرتبه است - دراز کند، خداوند متعال به او توجهی نمی‌کند و اگر دوباره خدا را بخواند، باز از او روی بگرداند و اگر بار دیگر با زاری

و التماس خدا را بخواند، خداوند می‌فرماید:...

۵- قلمرو فکری: ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدمش. عبارت بر مفهوم مداومت

بر انابت و استغفار تکیه دارد. ارتباط معنایی با:

قبول است اگر چه هنر نیستش که جز ما پناهی دگر نیستش سعدی

پیشانی عفو تو را پرچین نسازد جرم ما آینه کی بر هم خورد از زشتی تمثال‌ها صائب

۶- قلمرو زبانی: همی: پیشوند فعل که در گذشته استفاده می‌شده است.

۷- قلمرو زبانی: شرمسار: شرم+ سار(پسوند دارندگی)

قلمرو فکری: بزرگواری و لطف خدا را بین که بندگان گناه می‌کنند و او شرمنده می‌شود. ارتباط معنایی با بیت:

شرمنده از آنیم که در روز مکافات اندر خور عفو تو نکردیم گناهی قانی

۸- قلمرو زبانی: عاکف: کسانی که در گوشه‌ای به عبادت بپردازند. (اسم فاعل از «عکوف» است به معنی گوشه‌نشینی) / عاکفان

کعبه جلال: گوشه‌گیران برای عبادت در خانه جلال او

ما عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ^۱ و واصفانِ حَلِيَّةُ جَمَالِشْ بِه تَحْيِيرِ مَنْسُوبٍ^۲ که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ^۳.
 گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟^۴
 عاشقان کشتگان معشوق اند بر نیاید ز کشتگان آواز^۵
 یکی از صاحب‌دلان سر به جیبِ مراقبت فرورده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؟

۱- قلمرو فکری: تو را چنان که شایسته است پرستش نکردیم. کسانی که پیوسته در پرستشگاه الهی مقیم‌اند و با مشاهده جلال حق، غرور از سر فرو نهاده‌اند، باز به کوتاهی و ناتوانی خود در عبادت اقرار دارند و می‌گویند ما تو را چنان که باید نپرستیدیم.

۲- قلمرو زبانی: واصف: ستاینده/ حلیه: زیور/ تحیر: حیرانی و سرگستگی

قلمرو ادبی: حلیه جمال: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: واصفان حلیه جمالش: ستاینندگان زیور جمال او. کسانی که همواره به ذکر خداوند و تفکر در حقایق می‌پردازند، در سرگستگی فرورفته‌اند که او را چنان که باید نشناخته‌اند. ارتباط معنایی با بیت زیر:

هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی بر کند وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای
 سعدی

۳- قلمرو فکری: تو را چنان که سزاوار شناسایی توست، نشناختم. ارتباط معنایی با بیت‌های زیر:

| | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|--------------|
| وان که دست و پای را داند | او چگونه خدای را داند | هاتف اصفهانی |
| وصل خورشید به شب‌پره اعمی نرسد | که در آن آینه صاحب‌نظران حیرانند | حافظ |
| سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت | ورنه کمال تو وهم کی رسد آنجا | |
| در معرفت تنها حیران نه منم کاینجا | هم عقل کل استاده اندر صف حیران‌ها | صغیر اصفهانی |
| به نام آن که مُلکش بی‌زوال است | به وصفش نطق صاحب‌عقل لال است | عطار |

۴- قلمرو زبانی: بی‌دل: عاشق / بی‌نشان: خداوند که نشانه خاصی برای او نمی‌توان در نظر گرفت.

قلمرو فکری: اگر کسی وصف خداوند را از من خواستار باشد، باید بگویم: من عاشق هستم و عاشق که از خود خبر ندارد، نمی‌تواند از معشوق بینشان بازگوید. ارتباط معنایی با بیت‌های زیر:

| | | |
|--------------------------------|---------------------------------------|--------|
| چون سخن در وصف این حالت رسید | هم قلم بشکست و هم کاغذ درید | مولوی |
| خدای را به صفات زمانه وصف نکن | که هر سه وصف زمانه است هست و باید بود | |
| وصف خوبی او چه دانم گفت | هر چه گویم هزار چندین است | عطار |
| ای بر سریر مُلک ازل تا ابد خدا | وصف تو از کجا و بیان من از کجا | شهریار |

۵- قلمرو فکری: عاشقان کشتگان معشوق هستند (در حق فنا هستند). پس از کشته آوازی بر نمی‌آید تا وصف خدا گوید. ارتباط معنایی با بیت‌های زیر از سعدی:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| وگر سالکی محرم راز گشت | بیندند بر وی ره بازگشت |
| کسی ره سوی گنج قارون نبرد | وگر برد ره باز بیرون نبرد |
| کسی را در این بزم ساغر دهند | که داروی بیهوشی‌اش در دهند |

۶- قلمرو زبانی: صاحب‌دلان: عارفان / مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن و در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است. / مستغرق: غرق گشته. اسم فاعل از استغرق

قلمرو ادبی: سر به جیب مراقبت فروریدن: کنایه از تأمل و تفکر عارفانه است. / بحر مکاشفت: اضافه تشبیهی

آن‌گه که از این معامله باز آمد^۱، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟^۲

گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیهٔ اصحاب را.^۳ چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.^۴

ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند
کان را که خبر شد، خبری باز نیامد^۵
دیباچهٔ گلستان سعدی

۱- قلمرو زبانی: معامله: سودا کردن، خرید و فروش. منظور همان مراقبت و مکاشفت است.

۲- قلمرو زبانی: تحفه: ارمغان / کرامت: جوانمردی، بخشش

قلمرو ادبی: بوستان: استعاره از عالم معارف الهی و مکاشفه

قلمرو فکری: یکی از عارفان که در تفکر عارفانهٔ خویش فرورفته بود، هنگامی که از دریای مکاشفت و مراقبت خود به درآمد.

گفت: از این عالم معارف الهی چه تحفه‌ای برایمان آورده‌ای؟

دگر باره سر مستان ز مستی در سجود آمد مگر آن مطرب جان‌ها ز پرده در سرود آمد مولوی

۳- قلمرو زبانی: اصحاب: یاران. اصحاب و صحابه هر دو جمع صاحب / «را» در «اصحاب را»: حرف اضافه به معنی «برای»

۴- قلمرو زبانی: «م» در «گلم»: مفعول / دامنم از دست برفت: جهش ضمیر: دامن از دست من برفت.

قلمرو ادبی: بوی گل: استعاره از لذت تجلیات / دامن از دست من برفت: کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی

شدم و خود را فراموش کردم.

قلمرو فکری: لذت تجلیات الهی چنان مرا مست کرد که اختیار خود را از دست دادم و از خود بی‌خود شدم. ارتباط معنایی

با ابیات زیر:

آن کس که کند خودی فراموش یاد دگری کجا کند گوش نظامی

چنان پر شد فضای سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم حافظ

۵- قلمرو زبانی: مرغ سحر: پرنده‌ای که به هنگام سحر می‌خواند. سوخته: عاشق / جان شد: جان از تنش جدا شد. / کان سوخته

را...: «را» فک اضافه (جان سوخته).

قلمرو ادبی: قالب شعر: قطعه / پروانه نماد عاشقی است که بارزترین ویژگی‌اش صبر و خاموشی است.

قلمرو فکری: کان را که خبر شد خبری باز نیامد: مناسب است با این بیت‌ها:

تنشۀ سوخته در چشمۀ روشن چو رسید تو مپندار که از سیل دمان اندیشد سعدی

لاف تقرّب مزین به حضرت جانان زان که خموشند بندگان مقرب فروغی بسطامی

قلمرو فکری: اینهایی که ادعا می‌کنند خدا را شناخته‌اند از او آگاهی ندارند، زیرا آنکه خدا را شناخت، از او خبری به دیگران

نرسید.

هرکه را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند مولوی

دم نتوان زد به مجلسی که در آنجا مَهر خموشی زدند بر لب قایل فروغی بسطامی

دانش‌های فرامتنی

گلستان سعدی با نثر آهنگین، گوش‌نواز، زیبا و روان و حکایت‌های کوتاه و متنوع، حدود هشت قرن است که با ذهن و زبان ما پیوند دارد؛ آن‌گونه که بیش از چهارصد جمله و بیت از این کتاب، در شمار امثال و حکم درآمده است. سعدی در گلستان با روشن‌بینی و دل‌آگاهی در اوج بلاغت و قدرت از تجربه‌های خویش می‌گوید و چشم‌اندازهای گوناگون زندگی و راه رسیدن به زندگی مطلوب و برتر را نشان می‌دهد. دیباچهٔ گلستان که سرشار از معانی لطیف است، مانند شعری خوش ترکیب و موزون در خاطره‌ها می‌ماند.

کارگاه‌متن‌پژوهی

آموزهٔ قلمرو زبانی: حذف (حذف فعل یا قسمتی از اجزای جمله)

حذف به دو قسم است: الف) حذف به قرینهٔ لفظی

ب) حذف به قرینهٔ معنوی (معنایی)

الف) حذف به قرینهٔ لفظی: اگر حذف برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را به قرینهٔ

لفظی گویند؛ مانند:

■ بعد از ظهری بود. هوا آفتابی [بود] و بچه‌ها سرشان گرم بود.

■ مسافران نیروی تازه یافته بودند. [مسافران] از هر دری سخن می‌گفتند؛ [مسافران] سخن‌هایی از خاطرات شیرین و رنگین [می‌گفتند].

ب) حذف به قرینهٔ معنوی (معنایی): اگر جزء یا اجزایی از جمله را حذف کنیم اما

لفظی معادل آن در جمله نباشد و بخش حذف‌شده را با توجه به معنی جمله تشخیص دهیم،

حذف آن به قرینهٔ معنوی است؛ مانند: «به نام نقش‌بند صفحهٔ خاک [سوگند می‌خورم.]» یا

«ای [خدایی که] فدای تو همه بزهای من [شود].»



حزین لاهیجی

سنایی

عطار

فروغی بسطامی

هرگز نشنیدیم ز پروانه صدایی

جان برون آید و نیاید راز

تا که مویی مانده‌ای محرم نه‌ای

که با حضور تو از خویش بی‌خبر ماند

نالیدن بلبل ز نوآموزی عشق است

از تن دوست در سرای مجاز

تا که تو دم می‌زنی همدم نه‌ای

از سر پردهٔ غیب آن کسی خبردار است

نکته

۱ حذف فعل در جملاتی که فعل یکسان ندارند، نادرست است؛ مانند: این طرح در مجلس شورای اسلامی مطرح [شد] و به تصویب رسید.

۲ گاهی حذف فعل در بخش صرفی یا فعل‌های کمکی صورت می‌گیرد. این نوع حذف درست است؛ مانند: من او را دعوت [کردم] و با او صحبت کردم.

۳ حذف فعل در صورتی که فقط شناسه‌ها تغییر کرده باشند، درست است. حذف در چنین جملاتی به قرینهٔ لفظی است و از نظر دستوری حذف فعل جایز نیست؛ زیرا شناسه‌ها به جهت مطابقت با نهاد با هم مغایرت دارند. مانند: «هم ما دربارهٔ مطبوعات مقاله نوشتیم و هم آنان [نوشتند].»

۴ حذف نهاد پیوسته (شناسهٔ فعل) جایز نیست اما نهاد جدا را می‌توان حذف کرد. مانند جملهٔ زیر:

«ما برای رفتن به اردو آماده شد [یم].» نادرست

«ما [ما] برای رفتن به اردو آماده شدیم.» درست

۵ نهاد جدای اول شخص و دوم شخص را همیشه می‌توان به قرینهٔ نهاد پیوسته در جمله‌های هم‌پایه (ساده) و ناهم‌پایه (مرکب) به قرینهٔ لفظی حذف کرد؛ مگر آنکه با وابسته یا بدل همراه و یا تأکیدی در کار باشد.

۶ در جمله‌های پرکاربرد، گاهی فعل به قرینهٔ معنوی حذف می‌شود؛ مانند: «به سلامت [برو]»، «بسیار خوب [است]»، «شکر خدا [می‌کنم].»

۷ در جمله‌های مرکب، فعل اسنادی به قرینهٔ معنوی حذف می‌شود؛ مانند: «چه بهتر [است] که شما این کار مهم را بر عهده بگیرید.»

۸ در جمله‌های پرسشی گاهی فعل به قرینهٔ معنوی حذف می‌شود؛ مانند: از کسی می‌پرسیم: «کجا؟» یعنی «کجا [می‌روی]؟»

۹ گاهی در جمله‌های دعایی و تعجیبی فعل حذف می‌شود اما جمله به گونه‌ای ادا می‌شود که شنونده به منظور گوینده پی می‌برد. «چه شهر قشنگی! [بود]»

گمان^۱

گویند که بطی^۲ در آب روشنایی می‌دید؛ پنداشت که ماهی است. قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت^۳. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی^۴ که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی^۵، و ثمرت این تجربت آن بود که همه^۶ روز گرسنه بماند.

ترجمه نصرالله منشی، کلیله و دمنه

تحلیل متن

حکایت بط، حکایت آدم‌هایی است که گرفتار وهم و تصوره‌های نادرست می‌شوند؛ چنان که در ماجرای «شیر و گاو»، «شیر» در حق «گاو» دچار این تصور نادرست می‌شود که از اساس نادرست است و او را بر این کار تحریک کرده‌اند و چون امواج این دمدمه‌ها و تحریکات بیشتر می‌شود شخص را کاملاً فرامی‌گیرد. این مصداق را از خود کلیله و دمنه می‌خوانیم: «... و در خدمت او طایفه‌ای نابکارند همه در بدکرداری استاد و امام، و در خیانت و درازدستی چیره و دلیر، ایشان را بارها بیازموده است و هرچه از آن باب در حق دیگران گویند بر آن قیاس کند. و هر آینه صحبتِ اشرار موجب بدگمانی باشد در حقِ اختیار، و این نوع ممارست به خطا راه برد چون خطای بط» (نصرالله منشی، ۱۳۸۳: ۱۰۱ و ۱۰۲).

شعر خوانی

در مکتب حقایق^۷

ای بی‌خبر! بکوش که صاحب‌خبر شوی تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟^۸

۱- کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲.

۲- قلمرو زبانی: مرغابی

گویی یطّ سپید جامه به صابون زده است کبک دری ساق پای، در قدح خون زده است **منوچهری**

۳- قلمرو زبانی: رها کرد.

۴- قلمرو زبانی: گمان بردی: فکر می‌کرد، ماضی استمراری و نیز فعل‌های بدیدی، نمی‌یافت و می‌دید.

۵- قلمرو زبانی: قصدی نپیوستی: اقدام نمی‌کرد. تصمیم به انجام آن نمی‌گرفت.

۶- قلمرو زبانی: همه: صفت مبهم. همه روز: همه روز، همه طول روز

۷- شرح ابیات این غزل برگرفته است از دکتر استعلامی، با اندکی دخل و تصرف

۸- قلمرو زبانی و فکری: بی‌خبر: کسی که از عوالم عاشقان حق - نه به تعلیم و ارشاد و نه از راه دل - آگاه نشده است./

صاحب‌خبر: عارف و دل‌آگاه/ راهرو: در کلام صوفیان سالک راه حق است./ راهبر: کسی است که دیگران را در راه حق هدایت می‌کند و صوفیان به او پیر یا مراد یا مرشد یا شیخ می‌گویند. در اینجا راهبر کسی است که راه را به پایان برده.

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی^۱
 تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی^۲
 آنگه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی^۳
 بِالله، کز آفتاب فلک خوب تر شوی^۴
 کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی^۵
 در راه ذوالجلال، چو بی‌پا و سر شوی^۶
 زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی^۷

در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق
 دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی
 خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد
 گر نور عشق حق به دل و جانت او فتد
 یک دم غریق بحر خدا شو، گمان میر
 از پای تا سرت همه نور خدا شود
 وجه خدا اگر شودت منظر نظر

۱- قلمرو زبانی: هان: (شبه جمله) هشیار باش، آگاه باش. / ادیب: معلم

قلمرو فکری: پسر: منظور سالک و راهرو بی تجربه بی خبر/ پدر: منظور رهبر و مرشد صاحب خیر
ادیب عشق: کسی است که سالک را برای درک اسرار غیب می‌پرورد و آنگاه اسرار را به او می‌آموزد تا روزی به مقام راهبری و کمال برسد و کارآموده گردد. این تعبیر در کلام حافظ همان معنایی را به ذهن می‌آورد که از تعبیرهایی چون پیر مغان، پیر میخانه، پیر میکده، پیر می‌فروش، خضر راه، مرغ سلیمان و مسیح‌دم در می‌یابیم.

۲- قلمرو ادبی: مس وجود: اضافه تشبیهی / کیمیای عشق: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: مس، هستی مادی و این جهانی ماست که عاشق جاه و مال و جلوه ناپایدار این زندگی است، و زر، روح متعالی است که جلوه این جهانی ندارد و نمی‌خواهد، اما درکی از عالم معنا دارد. در کلام صوفیان این تبدیل مس به زر، برگرفته از آرزوی ناب‌آورده کیمیگران است و جست‌وجوی آنها برای عاملی که فلزات کم‌بها را به زر تبدیل کند؛ و اکسیر و آنچه مس وجود ما را زر می‌کند، عشق و کشش درونی ما برای رسیدن به آن مرتبه متعالی است.

۳- قلمرو زبانی: «ت» در خواب و خورت: مفعول / قلمرو ادبی: خواب و خور: مجاز از زندگی مادی

قلمرو فکری: رسیدن به خویش: یعنی آن مرتبه فکری و روحانی که انسان دریابد او را برای خواب و خور نیافریده‌اند. شاعر می‌گوید: دلبستگی انسان به تعلقات او را از شأن و منزلتش دور کرده است. زمانی می‌تواند به کمال برسد که از زندگی مجازی رها گردد.

۴- قلمرو زبانی: بالله: بای سوگند

قلمرو ادبی: از آفتاب خوب تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشان‌ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.

قلمرو فکری: نور عشق حق: منظور همان کیمیای عشق در بیت سوم است.

۵- قلمرو زبانی: تر شدن: آلوده شدن / هفت بحر: هفت دریای بزرگ در جهان‌شناسی قدماست که عبارت‌اند از: دریای عمان - دریای احمر - دریای بربر - دریای اقیانوس - دریای روم - دریای اسود - دریای اخضر.

قلمرو ادبی: بحر خدا: استعاره از دریای معرفت حق

قلمرو فکری: در اینجا هفت بحر یعنی تمام این دنیای مادی که عاشقان حق، خود را آلوده آن نمی‌کنند. شاعر می‌گوید: اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی، شک نکن؛ زیرا که یک موی وجود تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۶- قلمرو ادبی: کنایه: از پای تا سر: کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد

قلمرو فکری: بی‌پا و سر شدن در راه حق؛ یعنی چنان حالی که عاشق به داوری یا به ملامت دیگران توجه نداشته باشد.

۷- قلمرو ادبی: وجه خدا: جلوه یا تجلی حق؛ و تعبیری است برگرفته از قرآن: «فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۱۵)
قلمرو فکری: صاحب‌نظر: در کلام حافظ کسی است که عالم معنا را درک می‌کند. معنی: اگر تو در همه حال رضای خدای را

پیشگیری به یقین به بصیرت و آگاهی خواهی رسید.

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
گر در سرت هوای وصال است، حافظا

در دل مدار هیچ، که زیر و زبر شوی^۱
باید که خاک درگه اهل هنر شوی^۲

۱- قلمرو ادبی: منظر نظر: جناس ناهمسان افزایشی / کنایه: در دل مدار هیچ؛ یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش. / زیر و

زیر: تضاد

قلمرو فکری: هستی تو: در متن یعنی هستی فردی و دلبستگی‌های این جهانی تو. اگر توجه تو از علایق دنیایی دور شود، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی تو خواهد بود.

۲- قلمرو فکری: اهل هنر: در کلام حافظ یعنی آگاهان و صاحب‌دلان که عالمی ورای این هستی مادی را می‌شناسند. قلمرو فکری: در این بیت، حافظ به خود و در واقع به طالبان حقیقت می‌گوید که صاحب‌دلان باید راه وصال حق را بر تو

بگشایند.

به دولت کسانی سر افراختند که تاج تکبر بینداختند سعدی